

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه ارومیه

دانشکده ادبیات

عنوان

بازگشت به خویشتن در شعر پنج زن معاصر ایران

پروین اعتصامی - فروغ فرخزاد - سیمین بهبهانی - طاهره صفارزاده - فاطمه راکعی

نگارش:

فرزانه مختاری

استاد راهنما:

دکتر عبدالناصر نظریانی

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

شهریور ۱۳۹۱



دانشگاه ارومیه

دانشکده ادبیات و علوم

پایان نامه آقای / خانم فرزانه مختاری به تاریخ ۹۱/۶/۲۹... به شماره ۴/۴۳۵ آ

تحت عنوان بازگشت به خویشتن در شعر پنج شاعر زن ایرانی

در تاریخ ۹۱/۶/۲۹. مورد پذیرش هیأت محترم داوران با رتبه عالی و نمره

..... ۱۸.۰۰۰... حجت‌الاسلام... قرار گرفت.

۱- استاد راهنمای اول و رئیس هیأت داوران: دکتر عبدالناصر نظریانی

۲- استاد راهنمای دوم پایان نامه:

۳- داور خارجی: دکتر بهمن نزهت

۴- داور داخلی: دکتر علیرضا مظفری

۵- استاد مشاور:

۶- نماینده تحصیلات تکمیلی: دکتر عبدالله طلوعی

(حق طبع و نشر محتوای پایان نامه برای دانشگاه ارومیه محفوظ است)

با سپاس از درگاه خداوند مَنان این مجموعه تقدیم می‌شود:

به پدرم، به سپاس زحمات عاشقانه‌اش

به مادرم، به سپاس صبوری‌های مادرانه‌اش

به همسرم، به خاطر همراهی بی‌شائبه‌اش

به استادم جناب دکتر هرمز رحیمیان، به پاس پدرانگی‌اش و تشویق‌هایش برای ادامه تحصیل

به استادم جناب دکتر عبدالناصر نظریانی، به پاس بزرگواری و تحمل بی‌دریغش

و به مجموعه استادان بزرگوaram در دانشکده ادبیات ارومیه که در رشد و فهم ادبیات دستم را چون کودکی تازه

به راه افتاده گرفتند.

امید است که این هدیه کوچکش مورد قبول تمام بزرگواران نامبرده واقع شود.

فرزانه مختاری

۱۳۹۱/۶/۲۸

چکیده:

بازگشت به خویشتن موضوعی فلسفی- اجتماعی است که ابتدا از سوی علامه اقبال لاهوری به شکل لفظ خودی و بیخودی و سپس از سوی دکتر علی شریعتی با همین عنوان مطرح شد، این مسئله که طرز تفکری روشنفکرانه و عالمانه بود باعث به خود آمدن مردم مشرق زمین و انقلاب‌های مختلفی از جمله انقلاب اسلامی ایران بود. اهمیت این موضوع باعث شد که به پرداختن این موضوع توسط شاعران و نویسندگان بینجامد به همین دلیل در این تحقیق برآن شدیم این موضوع را در شعر پنج تن از شاعران زن ایرانی بررسی کنیم و بفهمیم که تا چه اندازه به این موضوع پرداخته‌اند، برای درک بهتر مطلب توسط مخاطبان محترم ابتدا پیشینه‌ای از بازگشت به خویشتن و سخنان دکتر شریعتی و نظریات علامه اقبال لاهوری بیان شده و سپس به بررسی این موضوع در اشعار خانم‌ها: پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی، طاهره صفارزاده و فاطمه راکعی پرداخته شده.

کلید واژگان: بازگشت- خودی و بیخودی- از خودبیگانگی فرهنگی- پروین اعتصامی- فروغ فرخزاد- سیمین بهبهانی- طاهره صفارزاده- فاطمه راکعی

فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
مقدمه	۱
فصل اول: تعریف اجمالی بازگشت به خویشتن	۴
فصل دوم: تاریخچه مختصری از بازگشت به خویشتن در اسلام و ایران	۱۰
فصل سوم: مکتب اقبال	۱۴
فصل چهارم: شریعتی ادامه‌دهنده راه اقبال در ایران	۲۴
فصل پنجم: بازگشت به خویشتن در اشعار پروین اعتصامی	۳۱
فصل شش: فروغ فرخزاد در بازگشت به خویشتن	۴۵
فصل هفت: تفاوت‌های شعر پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد از لحاظ ساختار و موضوع با تاکید به وجه اجتماعی اشعار	۶۶
۱-۷- تفاوت زندگی شخصی و ریشه‌یابی آن در شعرهای پروین و فروغ	
۲-۷- تفاوت‌های شعر پروین و فروغ با محوریت موضوعات اجتماعی و بازگشت به خویشتن	
فصل هشت: سیمین بهبهانی و بازگشت به خویشتن	۸۰
۱-۸- سیمین بهبهانی شاعری از جنس اجتماع	
۲-۸- زن در شعر سیمین	
۳-۸- تفاوت سیمین بهبهانی با پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد	
فصل نه: طاهره صفارزاده و بازگشت به خویشتن	۱۱۶
۱-۹- صفارزاده شاعر بیداری اسلامی	
۲-۹- جریان شعر کودک قرن	
۳-۹- طاهره صفارزاده، مخترع شعر طنین	

فصل ده: فاطمه راکعی شاعرِ سیاستمدار..... ۱۴۹

۱-۱۰- فاطمه راکعی - سیاست یا شعر

۱۰-۲- ادبیات مقاومت

فصل یازده: نتیجه‌گیری..... ۱۶۸

ادبیات فاخر و شکوهمند ایران همواره بستر آموزنده‌ترین، فرهنگی‌ترین، شگرف‌ترین و بی‌نظیرترین موضوعات تاریخ جهان است، بستری که حتی با اجمالی‌ترین نگاه می‌توان به لبریز بودنش از غنای ادب و تمدن پی برد، در واقع دلیل این غنا هم در تنوع شگفت‌انگیز آن است، تنوعی که شامل حماسه، تعلیم، قنا و ... است از فردوسی گرفته تا سعدی و از باباطاهر عریان گرفته تا بیدل دهلوی تمامی‌شان آنچه را در توان داشته‌اند به کار گرفته‌اند تا چه از لحاظ ساختاری و چه از لحاظ موضوعی همواره فراتر از کشورهای ما باشیم که مانند ما صاحب تمدن هستند و حرفی برای گفتن دارند؛ لذا جستجو در این ادبیاتِ باشکوه همواره از شیرین‌ترین و ارزشمندترین کارهای ما ایرانیان محسوب می‌شود خاصه دانشجویان ادبیات.

به دلیل سرشار بودن تحقیقات راجع به ادبیات کلاسیک ایران جا دارد که پهنه تحقیقات را گسترش داده تا بتوان بدین وسیله کنکاش بیشتری در این عرصه کرد و ادبیات معاصر ایران به ما مجال بیشتری برای این تحقیق می‌دهد زیرا ادبیات معاصر هم مانند ادبیات کلاسیک دارای ابعاد بسیاری از نظر پژوهش است و به محققین این امکان را می‌دهد که در این عرصه هم خود را بیازمایند.

یکی از برتری‌های ادبیات معاصر نسبت به ادبیات کلاسیک ایران وجود و ارز اندام فرهنگی بانوان در این عرصه است، زنان پیش از این آنقدرها اجازه هنرنمایی نداشتند و به قول پروین اعتصامی:

«زن در ایران، پیش از این گویی که ایرانی نبود

پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پریشانی نبود

زندگی و مرگش اندر کنج غربت می‌گذشت

زن چه بود آن روزها گرزان که زندانی نبود»

(اعتصامی، ۱۳۸۰؛ ص ۲۳۵)

به هر روی حتی اگر تعداد انگشت‌شمار قلیلی هم دارای ادب و تمدنی بودند جرأت و فضای نمایاندن

آن را نداشتند کما اینکه در تاریخ ایران زنان قهرمان کم نبوده‌اند اما حتی در تاریخ‌نویسی هم نسبت به آنان اجحاف شده است. زنانی مانند همسر ملاصدرای شیرازی یا مادر حکیم عطار نیشابوری، اما تمامی آنان هنر و تمدنشان را در بر کشیدن مردانشان نشان داده‌اند و در تاریخ گاهی حتی کوچکترین نامی از آنان نیست، در ادبیات معاصر به تدریج اهمیت زنان در شعر و نثر فارسی بیشتر می‌شود تا جایکه در دوره شعر نو و پس از آن قهرمانانی هم چون فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی رخ‌نمایی می‌کنند و آنقدر در این عرصه قدرتمند پا می‌گذارند که جای هیچ شک و شبه‌ای باقی نمی‌گذارند.

موضوعی که در این تحقیق به آن می‌پردازیم بازگشت به خویشتن در شعر پنج تن از همین زنان شاعر معاصر ایران است، موضوعی که اول بار شاعر بلندآوازه هند، اقبال لاهوری به طور گسترده و عمیقی به آن پرداخت و سپس دکتر شهید ایران شریعتی بزرگ در اکثر آثارش به آن پرداخت و این موضوع را در ایران به وسیله کتابهایی چون بازگشت، بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی و ما و اقبال گسترش داد و به آن به عنوان یکی از موضوعات حیاتی برای کشورهای مصرف‌کننده (جهان سوم) نگریست. در رویارویی غرب با جهان اسلام موضوع بازگشت به خویشتن نشو و نمای بیشتری پیدا می‌کند و این موضوع به اشعار فارسی هم کشیده می‌شود، شریعتی راجع به این موضوع در کتاب بازگشت می‌گوید «ناگهان در جوامع جهان سومی عاملی روحی در این قالب‌های نحیف دمیده شد که چنین حرکتی را به وجود آورند، ناگهان معجزه‌ای رخ داد و چه معجزه شگفت‌انگیزی که جامعه‌شناسان نتوانستند بفهمند. جامعه‌ای که فساد، تباهی، جهل و غفلت و تکرار مکررات و سنت‌پرستی، موهوم پرستی و بردگی را تا اعماق وجودشان احساس می‌کردند ناگهان برخاستند، خون گرم حیات و حرکت و جنبش در آنها به وجود آمد و این ماسک مبتذل را از چهره خود انداختند و همان نسل چهره یک انسان آزاد بیدار و مسئول و مصمم را به خود گرفت، از بطن یک جامعه مرده و قبرستانی و فاضلاب تاریخ، ناگهان حرکت و حیات ایجاد شد.» (شریعتی، ۱۳۸۵؛ ۱۹)

علامه اقبال لاهوری به طور عمیقی در اشعارش به این موضوع اشاره دارد تا آنجا که در کلیات دیوان او فصلهایی به نام، اسرار خودی، رموز بیخودی، بندگی‌نامه، پیام مشرق، نقش فرنگ و... وجود دارد، غزل معروف

اقبال با مطلع:

«چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما!»

(لاهوری، ۱۳۶۶: ص ۳)

به طور واضحی به این موضوع اشاره می‌کند که در فصل آتی مفصل به آن پرداخته خواهد شد.

در واقع در این تحقیق به دنبالهٔ مکتب اقبال در ایران و خاصهٔ زنان ایرانی می‌پردازیم مکتبی که با توجه

عمیق اقبال به عقب‌افتادگی مسلمانان و علل این عقب‌افتادگی در مقابل جهان غرب می‌پردازد.

«اقبال به خوبی دریافته بود، جوانان ملت مسلمان که علوم جدید اروپایی را تحصیل نموده‌اند، دین را

مُنافی علوم طبیعی پنداشته از آن کناره می‌گیرند. به همین جهت لازم دانست برای آگاهی و اصلاح این جوانان

ماده‌پرست و نیم‌تحصیل‌کرده، و باطل نمودن غرب‌زدگی ایشان، قیام نماید و تریاقی برای این سم مهلک بسازد،

به همین جهت افکار آزادیخواهانه و مترقی خویش را طی اشعار و رسالات و سخنرانی‌هایش به مردم شناساند

و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکرد.» (لاهوری: ۱۳۶۶، ص ۱۳)

بنا بر آنچه به اجمال بیان شد در این مجال ابتدا شرح مختصری از پیشینه بازگشت به خویشتن بیان

می‌شود و سپس مکتب اقبال به بررسی و نقد قرار داده می‌شود و پس از آن این موضوع در شعر پنج زن معاصر

ایران (پروین - اعتصامی - فروغ - فرخزاد - سیمین - بهبهانی - طاهره - صفارزاده و فاطمه - راکعی) بررسی

می‌شود که با توجه به ریز بودن نکته و احتیاج به دقت فراوان امید است که از کمبودها و قصور اینجانب در این

زمینه چشم‌پوشی شود، چه به طور حتم چشم‌های ریزبین و نکته‌پرداز استادان بزرگواریم نکاتی را خواهد دید که

ممکن است از چشم بنده پوشیده مانده باشد.

سخن آخر هم همان سخن است که در ابتدا بیان شد. به نام خدا، که اگر کمک و استعانت خداوند متعال

نبود هم‌اکنون در این جایگاه نبودم پس:

تو خشنود باشی و ما رستگار

خدایا چنان کن سرانجام کار

فصل اول: تعریف اجمالی بازگشت به خویشتن

بازگشت به خویشتن تجربه فکری روشنفکر دینی شرقی است که با فراخوانی دردمندانه روشنفکر شرقی را برای رهایی از خود بیگانگی‌ها فرا می‌خواند البته این به این معناست که روشنفکر شرقی نباید این بازگشت را تعبیری کامل از تحجّر و قشرگری تلقی نماید، این دیدگاه دستیابی به تجدد و تمکین بر سکوی تجدد را بیرون از بستر سنت ندانسته، بلکه رویش تجدد را در هر کشوری در مرز کهنسال و سرسبز و شادمان سنت ممکن‌تر می‌شمارد تا بریدن کلی از سنت و فرار کورکورانه به تجدد. از سویی ویران کردن یک عمارت کهن به کلی برای یک ملت هزینه بردار است و از سویی دیگر زندگی در آن عمارت با خرابی‌ها و از بین رفتگی‌های ظاهری و باطنی بسیار مشکل و صعب‌الوصول است پس باید تن به تعمیر آن عمارت داد اما اگر تعمیری هم در کار است دست کم باید با وسایل آن آشنایی مقدماتی داشت، این موضوع قدمت فرهنگ و ابزار فرهنگی را بر یکدیگر به وجود می‌آورد که ناآشنایی به ابزار فرهنگی و نفهمیدن در نحوه استفاده آن به نوبه خود فاجعه‌آفرین بوده و معلوم است که عاقبت آن به کجا ختم می‌شود.

«بازگشت به خویشتن شرقی بازگشتی سازنده و انتخابی آگاهانه است برای وصل تمدن کهن و جدید نه برای فصل و جدایی این دو» (مشید، ۱۳۸۸: ص ۲) این بازگشت عناصر زشت و نابکار را از سر راه خود می‌روبد و با هبوطی تازه تلاقی عناصری فرهنگی را به تماشا می‌گذارد که معنای نو و کهنه بودن در اصل آن متصور نیست؛ «بازگشت به خویشتن جاذبه فناپذیر انسان است که او را بدون در نظر داشتن دین، رنگ و نژاد و موقعیت‌های جغرافیایی گوناگون به گونه‌ای سحرانگیز به جابلقاها و جابلساهای ناشگفته تاریخ می‌کشاند، این جاذبه زوال‌ناپذیر به گونه دغدغه‌همیشگی در انسان هر عصری و هر نسلی موجود بوده است که بدون استثنا در بسترهای فرهنگی متفاوت تجلی می‌یابد، نیروی گریزنده و خودانگیزی که در هر زمانی او را به سوی گذشته طلایی‌اش می‌کشاند، این گریز برخاسته از ایده‌آل‌های ناپیدایی است که به نحوی آن را در گذشته‌های دور جویا می‌گردد و می‌خواهد گذشته را با گامی هوشمندانه با حال چنان پیوند قانونمند و آگاهانه بدهد که

بتواند ممثل آخرین ایده‌آل‌های زندگی آرمانی‌اش گردد» (مشید: ۳، ۱۳۸۸)

«بازگشت به خویشتن بازگشتنی است، آگاهانه و منطقی به اصل آزادی‌های فطری که مقدم بر اجرای شریعت پنداشته شده، بازگشت به معنای رجوع به ارزش‌ها و کشف ارزش‌هایی است که موجود بوده و اکنون جامعه از آن تهی گردیده است و این ارزش‌ها در موجی از استبداد به باد فراموشی سپرده شده و استعمار به نابودی آن پرداخته است، در حالی که این ارزش‌ها توان بالندگی در عرصه‌های گوناگون فرهنگی و سیاسی را داشته و با تهی شدن آنها توسعه و شکوفایی‌های اقتصادی و اجتماعی از جامعه رخت برمی‌بندد. این جرقه پایان‌ناپذیر و گویا ابدی را در هر دینی از آدم تا خاتم در هر نژاد، فرهنگ و تاریخی می‌توان سراغ گرفت، زیرا در طول تاریخ بازگشت‌های فکری پر تب و تاب را می‌توان پیدا کرد، پیروان هر دین، فلسفه، فرهنگ و تمدنی به نحوی خواهان بازگشت به بستر طلایی و رویایی آغازین خود بوده‌اند، به هر اندازه‌ای که از آن دور شده‌اند به همان اندازه هم خواهان بازگشت به آن هستند، این داعیه نه تنها در ذهن پیروان دین‌های اسلامی، یهودی، عیسوی و بودایی موج می‌زند و هر کدام رهایی و رستگاری خود را در بازگشت به آن بیشتر از دیگران ادعا دارند، حتی روش‌های فلسفی و سیاسی هر کدام رهایی خود را از دام و ابهام در بازگشت به زمان آغازینش می‌داند، به گونه‌ی مثال حامیان اندیشه‌های سرمایه‌داری بهترین پر و بال گشودن اندیشه‌های خود را در بازگشت به ایده‌آل‌های «ادم سمت» به همین گونه مارکسیسم در مارکس و مائویسم در مائو تلقی می‌کنند.» (مشید: ۵، ۱۳۸۸ و ۶)

بازگشت به خویشتن فراخوان اندیشمندان شرقی است که با فریادی رسا و دردمندانه (من) انسان شرقی را برای رهایی از بند سنت‌های خرافی و افسون فریبنده تجدد غرب فرا می‌خواند، منی که خویشتن‌هایش را استعمار، تهاجم و برتری‌جویی‌ها آماج حمله و حشیانه قرار داده و (تو) بودن او را زیر سوال برده است، منی که گویا از مقام و جایگاهش کوچانده شده و در حاشیه‌ای قرار گرفته، منی که سخت معرض و سوسه‌های خناس انسانی و شیاطینی قرار دارد و هر لحظه دیو سیطره جوینده غرب با قارقار قابیلی‌اش از فضا و مکان بر او حمله‌ور می‌شود و او را از هسته و کانون جهان به جهان عمیق‌تر از گذشته می‌راند، منی که اکنون در حاشیه

سیاست‌های قدرت‌های بزرگ قرار داشته و تخته شطرنج بازی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی قدرت‌های اهریمنی گردیده است.» (همان: ۶)

اراده انسانی به طور یقین با اراده برتر و نیرومندی رابطه دارد که این رابطه به معنای انسان تاریخی در طول زمانه‌ها به طور پیوسته نه گسست وجود داشته است. هر گاه گسستنی هم احساس گردیده است، گسستنی احساسی بوده که در تاروپودهای انسان ریشه استواری داشته است. تجارب انسان در بستر تلاش‌های علمی، فلسفی و فرهنگی‌اش به گونه‌ی گواه بر آن است. آن منی که ایمان‌محور و عقل‌گستر در گستردگی اراده نیرومند به قول مولانای بزرگ روم «امانت الهی» در گفتمان سنت و پسامدرنیستی با انکار حقیقتی رو به رو است که یکی از ارزش‌های عصر روشنگری به حساب می‌آید، این (من) که بیشتر دغدغه بازگشتن به خویشتن را دارد و برای چنین بازگشتی کوره راهایی از گفتمان‌های فرهنگی، سیاسی اقتصادی در پیش دارد تا با عبور از مرزهای سنت و مدرنیته راه بازگشت به خویشتن را دریافت نماید. شمار بسیاری از انسان‌ها در این راه به خودشان آمده و بی‌صبرانه رهایی از این زندان را سر داده‌اند و گویی آنها فکر کرده‌اند که آنها خوش اند و در درون آنها مولاناوار خروشی برپاست و اندیشه‌والایی در موج خروشان که سرشار از احساسات توفنده است او را به سوی شکستن مرزهای ناشکسته سنت‌های خرافی در دیوارهای ضخیم ناهمدلی و آشتی‌ناپذیری به پیش می‌کشاند این دیوار را کسانی مانند مولانای بزرگ ما به طرز و شیوه شگفت‌آوری فرو می‌ریزند و بی‌باکانه انسان و انسانیت را به گلزار همدلی‌ها و هم‌آغوشی‌ها و هم‌زبانی‌ها فراخوانده، همه را به تماشای دلدار دعوت می‌کند و عاشقانه صدا می‌زند: که:

بیا بید بیا بید که گلزار دمیده است بیا بید بیا بید که دلدار رسیده است

و عشق را چنان عریان به تماشا می‌گذارد که در آستانه آن همه ناخویشتن‌شناسی‌ها رخت بر بسته و دنیای خویشتن‌شناسی‌ها به شفافیت می‌رسد، وی در این مقام پای استدلالیون را برای رسیدن به مقام عقلانیت والاچوبین یافته و موجی از آگاهی‌های برتر را در سیمای دوست عریان‌تر از هر زمانی مشاهده می‌کند. نور آگاهی‌های خویشتن را چنان والا می‌گیرد که هیچ ظلمتی نمی‌تواند با آن بجنگد این شاعر شوریده با ترک

خویشتن‌های ناشیانه خود از پی شناختی عمیق برمی‌آید که شگرف و بی‌بدیل است و می‌توان آن را نوعی سنت‌شکنی موضوعی در زمان خودش به حساب آورد.» (مشید: ۱۳۸۸، ۷)

بنابراین با آوردن نکاتی اجمالی در این باره می‌توان یافت که چه در جهان اسلام و چه حتی در مهد فلسفه یونان تلاش‌های انسان‌های بسیاری در طول تاریخ برای آشتی‌دهی دین و فلسفه و عقل و عشق در این زمینه صورت گرفته است اما کمتر کسانی بوده‌اند که مانند مولانا پله به پله به مقام این انسانیت نزدیک و رها از همه چیز شده باشند.

این بازگشت به خویشتن قرن‌ها بعد توسط مردی که مرادش مولانا بود دوباره به شعر فارسی راه پیدا کرد و پیروانی نیز در این زمینه برای خود به وجود آورد و سپس راه او را دکتر شهید ایران علی شریعتی به طور گسترده و عمیقی ادامه داد تا آنجا که هم‌اکنون کسانی مانند دکتر رحیم پورازغدی این مسئله را با فراق بال بیشتری در بین دانشجویان و طبقه تحصیل‌کرده کشور بسط داده است و مسئله اسلام سکولار را به خوبی تبیین کرده. علامه اقبال‌هوری به وسیله شعر و دکتر شریعتی با نثر رسای خود ایرانیان را متوجه این کمبود کردند و این رسالت را به خوبی انجام دادند تا جایی که باعث به وجود آمدن بزرگترین انقلاب خاورمیانه انقلاب اسلامی ایران شد.

دکتر شریعتی عوامل بیگانگی با خویش را در کتاب بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، هفت عامل اصلی می‌داند:

«۱- موضع جغرافیایی ایران که در گذشته «رنه گروسه» از آن به چهارراه حوادث تعبیر کرده است چنین موقعیتی از سرزمین ما معبری ساخته بوده که در طول قرون بسیار، اقوام متمدن، نیمه متمدن و وحشی یا همواره بر آن می‌تاخته‌اند و یا از آن می‌گذشته‌اند و استمرار فرهنگی ما را از هم می‌گسیخته‌اند.

۲- چنین موقعیتی را ما از نظر تمدن‌های بشری نیز داشته‌ایم. نگاهی به تمدن‌ها و فرهنگ‌های تاریخ نشان می‌دهد که همگی در پیرامون ایران قرار داشته‌اند و ایران یک قلعه بسته نبوده ... چنین وضع خارق‌العاده و حساسی در عین حال که عامل بزرگ ثروت و وسعت فرهنگ و جهان‌بینی بوده در برخی مراحل تاریخی

زمینه‌ای برای ضعف تعصب ملی و گاه تشخیص فرهنگی می‌شده.

۳- نظام اجتماعی و جغرافیایی ایران از لحاظ سیاسی در گذشته از سویی فاصله طبقاتی فاحشی را در اواخر ساسانیان به اوج خود رسانده بود و از سوئی فئودالیسم خاص ما که بنیاد اجتماعی ما را تشکیل می‌داد دو عامل بزرگ در ایجاد تفرقه اجتماعی به حساب می‌آمدند که روح ملیت را از هم می‌گسیختند.

۴- حکومت‌های متعدد بیگانه، از سلوکیه و عرب و غز و ترکان غزنوی و سلجوقی و مغول، که تنها با تضعیف روح و فرهنگ ملی و گسیختن تاریخ ایران می‌توانسته‌اند بر آن مسلط باشند و بهترین نمونه‌اش سخن سلطان محمود غزنوی است در توجیه ناکامی و طرد فردوسی که راجع به شاهنامه می‌گوید:

«در این کتاب هیچ جز داستان رستم نیست، و در سپاه من چون رستم بسیارند!»

۵- طرح اسلام که، به غلط به عنوان فرهنگی در برابر فرهنگ و ملیت و از جمله فرهنگ و ملیت ایرانی تبلیغ می‌شده است زیرا اسلام را قرن‌های بسیار، به طور رسمی و پیگیر، حکومت‌های عرب و ترک و مغول که بر ما حکم می‌راندند به عنوان قوی‌ترین حربه برای فلج کردن شخصیت و نابود کردن موجودیت ما به کار گرفتند.

۶- استعمار فرهنگی غرب که در قرون اخیر همیشه زمینه‌ساز استعمار سیاسی و اقتصادی آن، در شرق بوده است.

۷- ایدئولوژی‌های جدید: مانند: امپریالیسم و مارکسیسم و میسیون‌های مذهبی و کلیسا و مدرنیسم و ... (شریعتی، ۱۳۸۱: ۱۱۲ تا ۱۱۶)

پس با این پیش‌زمینه متوجه این موضوع می‌شویم که درست است هم‌اکنون و در قرن معاصر شرقی‌ها و به خصوص ما ایرانی‌ها فریاد بازگشت به خویشتن را سر می‌دهیم اما این موضوعی نیست که ناگهانی و یکباره به مردم ما تحمیل شده باشد این از خودبیگانگی فرهنگی با توجه به سخنان دکتر شریعتی در طول قرون متمادی و هر بار به یک طرز و شیوه مردم سرزمین ما را آزار داده است و اگر هم‌اکنون داد آن را سر داده‌ایم بغضی به اندازه چندین قرن را ترکانده‌ایم و آنقدر این مسئله ما را آزار داده است که گاهی حتی با شنیدن نام

بعضی از کشورها عصبانی می‌شویم، این کشورها نه تنها کشورهایمانند انگلیس و شوروی سابق هستند که ما این بغض را از عرب‌ها و ترکان هم در طول قرون داریم این موضوع را نمایشنامه‌نویس بزرگ و ماهر ایران بهرام بیضایی در یکی از نمایشنامه‌های خود به نام «دیاچه نوین شاهنامه» آنقدر زیبا بیان می‌کند که اگر یک ایرانی اصیل باشی اشک در چشمانت حلقه می‌زند:

«از سر پرده زنی عشق فروش در می‌آید و خود را نشان می‌دهد؛ غریو مشتریان در هم.

[همهمه: تبارک‌الله یا حورا. أَحَسَّنْتَ يَا أَحْسَنَ الْعَرَائِسِ! ساقول. شباش. چوخ یاخچی مرحبا یا مطلوب! أنظرنی یا مقبول]

فردوسی: [گیج] کجاییم؟

همسایه: [آستین او را می‌کشد] بیا، فاحشه‌ای، نام او ایران.

فردوسی: [می‌ماند] نه!- این خواب من نیست.» (بیضایی، ۱۳۸۰: ۱۷)

در اینجا به طرز شگفت‌انگیزی نویسنده از خودبیگانگی فرهنگی ایرانیان را در آن زمان به زنی فاحشه تشبیه می‌کند که زیبایی خود را بسیار زشت می‌فروشد و این حکایت آن زمان ایرانی‌هاست که بر سر بازار فرهنگی دنیا خودفروشی کردند و خود را به ترک و عرب فروختند و قصه‌ای تلخ از بیگانگان از خودشان را بر سر زبان انداختند و این همان از خودبیگانگی فرهنگی است که اگر در آن دوره عرب‌ها و ترک‌ها مسبب این موضوع بوده‌اند در قرن معاصر این تهاجم از غربی‌ها بر ما وارد شد که در این زمینه انگلستان نقش به‌سزایی داشت و سپس آمریکا که اکنون سردمدار اربابی جهان است، گرچه ایران تنها کشوری است که کج‌دار مریض جلوی این هیولای فرهنگی ایستادگی می‌کند و هم‌اکنون بعضی از کشورهای دنیا به این موضوع پی برده‌اند و به پا خاسته‌اند.

در این فصل به طور مختصری راجع به پیشینه بازگشت به خویشتن به خصوص در ایران توضیح می‌دهیم، که برای باز شدن مطلب کمک بسیاری می‌کند.

فصل دوم: تاریخچه مختصری از بازگشت به خویشتن در اسلام و ایران

بازگشت به خویشتن در قرون اولیه اسلامی در شکل‌های گوناگونی تجلی کرده است.

«۱- نهضت شعوبیه: شعوبیه عده‌ای از ایرانی‌های آزاداندیش و روشنفکری بودند که پیش از هر ایرانی دیگری اصل بازگشت به خویش را به صورت یک شعار برای نهضت خودشان اعلام کردند؛ این نهضت که بر اساس آیه:

یا ایهاالناس، انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عندالله اتقیکم

برپا شد به طور گسترده‌ای سعی کرد غرور از دست رفته ایرانی‌ها را در آن زمان به آنها برگرداند؛ این نهضت که از سوی فرهیختگان آن زمان جامعه مانند نویسندگان و هنرمندان و شعرا برانگیخته شد در برابر سیاست‌های آگاهانه و غرض‌ورزانه بنی‌امیه در برابر ایرانیان بود که به هر صورت تمام تلاششان را می‌کردند که ایرانی‌ها را موجودات حقیر و طفیلی خودشان قرار دهند که این در حقیقت ادامه همان روح جاهلیتی بود که از ابتدا داشتند و در قریش و به ویژه شاخه‌ی خاندان ابوسفیان در پیش از اسلام وجود داشت اما این نهضت در برابر حاکمیت و فضیلت عرب بر ایرانیان که بین‌امیه پوششی دروغین از اسلام را به آن پوشانده بودند هوشیارانه‌ترین تکیه‌گاه را که همین آیه ذکر شده است انتخاب کردند و به وسیله همین آیه بر جنگ بنی‌امیه و بزرگان عرب رفتند (با اینکه مدت زیادی از پخش سریال مختارنامه نمی‌گذرد حتماً رفتار اعراب با مختار به خاطر انتخاب کردن ایرانی‌ها در جنگ‌هایش دیده شد و هم‌چنین رفتار آنها با شخصیت کیان ایرانی که نشان از همین تحقیر کردن ایرانی‌ها به وسیله خاندان بنی‌امیه بود) اما نهضت شعوبیه بر اساس همان آیه ابتدا به صورت آگاهانه‌ی اسلام ناب محمدی را از اعراب جدا کردند و اصالت ملیت خود را ثابت کردند.

شعوبیه، با این شیوه خردمندان و منطقی با قهرمانی و شجاعت بسیار و با استخدام و هنر و ادب برای تبلیغ و تجهیز و انگیزش روح ملی و آزادیخواهی، نفوذ عمیقی در اندیشه‌ها کردند و توانستند در بدترین شرایط سیاسی و روحی‌یی که مردم ایران در زیر هجوم نظامی و سلطه سیاسی و تبلیغات فکری اموی به نوامیدی و

حقارت و شکست‌گرایی و تسلیم خودی کردند روح حمیت و استقلال‌خواهی و امید به پیروزی و در نتیجه ایستادگی در برابر خلافت را در آنان بدمد.

به هر حال نهضت شعوبیه با آنکه بعدها کمی ضعیف شد اما بزرگترین تاثیر را در تاریخ بازگشت به خویشتن و خودآگاهی ملی ایرانیان پس از اسلام به جای گذاشت و این تاثیر هم ناشی از تبلیغات وسیع و مبارزات فکری و فرهنگی آنان در راه احیای گذشته و ترمیم گسستگی تاریخ ایران بود که روح ضربه خورده مردمی را که در زیر بار حکومت ستمگران بنی‌امیه به بند کشیده شده بود دوباره به زندگی و جنبش و استقلال فراخواند و درس آموزنده‌ای به همه ایرانیان داد که باید برای آزادی و رسیدن به اصالت بزرگ و مکرم خویش برخیزند و از هیچ کوششی در این باره فرو گذار نکنند با این حال باید به ضعف آنها پس از مدتی اشاره کرد و به از هم پاشیدگی فرهنگی این گروه که در ابتدا بسیار منطقی جلو رفت اذعان کرد.» (شریعتی، ۱۳۸۱، ۲۲۲ تا ۲۲۳)

«۲- نهضت ادبی: از هم پاشیدگی فرهنگی - تاریخی ملت ما گذشته‌اش که پس از فتح عرب و حکومت خلافا روی داد و سرازیر شدن تبلیغات تحقیرآمیز خلافت علیه ایرانیان و شکست و تسلیم مردم و گم شدن زبان ملی و بیگانگی ملت با خویش را به دنبال داشت، این بود که خاندان‌هایی از شمال شرق ایران در این زمینه برآمدند که با خرج کردن کمی پول‌نوشته‌ها و سرگذشت‌های ایرانیان را در زمان شکوه آن فراهم آوردند که این آثار تاریخی و اسناد و نوشته‌هایی که می‌توانست گذشته بریده را به نسل‌های ایرانی پس از اسلام پیوند دهد و به همین خاطر بزرگی مانند فردوسی به وجود آمد البته قبل از او کسانی چون رودکی و دقیقی تشویق شده بوده و شاهنامه‌نویسی را آغاز کرده بودند اما بی‌شک همه می‌دانیم که اوج کامل این شاهنامه را فقط فردوسی دارد و بس؛ که با نبوغ فکری و توانایی هنری و قدرت روح و آزادگی شخصیت و ایمان و شور میهن‌پرستی از نظر کاخی پی افکند که ابدی ماند و از باد و باران‌های خلافت خشن عرب و سلطنت کینه‌توز ترک مصون ماند. در آن روزگار کار از خودبیگانگی فرهنگی به جایی رسیده بود که تنها فضیلت سخن گفتن به عربی بود، حتی در کارهایی که به اسلام و عرب‌ها مربوط نمی‌شد هم زبان اصلی نوشتار عربی بود، فردوسی در

آن روزگار زبان فارسی را زنده نگه داشت و امروز ادبیاتِ این مرز و بوم بدون تردید مدیون فردوسی است چه اگر فردوسی نبود شاید به همین اندازه هم نمی‌شد از دست فرهنگِ عربِ آن دوره خلاصی پیدا کرد.» (شریعتی: ۱۳۸۱، ۲۲۶)

«۳- دگرگونی علمی و فلسفی: آنچه که در این قسمت به آن اشاره می‌شود شکوفایی استعداد ایرانی جدای اسلام است وجود تمدن ایرانی اصیل و آریایی در میان تمدن بزرگ جهانی که در طول قرن‌های متمادی یکی از بی‌نظیرترین و شگفت‌انگیزترین تمدن‌های تاریخ بشر بوده است و قرن‌ها، آسیا و آفریقا و اروپا را از لحاظ معنوی به سمت خود می‌کشاند. آن وجه از تمدن تاریخ ایرانیان که به دوران باشکوه ایران قبل از اسلام که بی‌شک یکی از شکوهمندانه‌ترین زمانهای ایران است مربوط می‌شود، تمدنی که بی‌شک بعدها هم مورد رشکِ تاریخ‌نویسان و علی‌الخصوص مششرقین قرار گرفت و بدیدند که در آن میان شیطنتی کرده کمی آن را تحریف کنند به خصوص در مورد حمله مغول به ایرانیان بیش از پیش بزرگ‌نمایی کرده و با این کار سعی در تضعیف ایران می‌کنند که چه بسا کاری بس عبث است زیرا چه کسی می‌تواند فلسفه و علم کسانی مانند بوعلی سینا و فارابی بیرونی و غزالی‌ها را در تاریخ انکار کند علمی که پس از آن هم در ایران پیروانش کم نبودند و بزرگان بی‌بدیلی هم چون صدرای شیرازی و ملا محسن فیض کشانی را به وجود می‌آورد این همان تمدنی است که سالهای سال اعراب و پس از آن غرب در صدد از بین بردن آن برآمد تا به وسیله آن تاریخ ایران تحریف شود و این تمدن ژرف چندین هزار ساله زیر سوال برود برای آنکه ابرقدرتهای جهان در هر زمانی بتوانند از این ابزار باری بالا برد خود استفاده کنند، که قطعاً بی‌اثر بودن نتیجه‌اش هم اکنون در تاریخ این کشور پیداست.» (شریعتی: ۱۳۸۱، ۲۲۸)

این شرح حال مختصری از پیشینه بازگشت به خویشتن در تاریخ ایران بود که بی‌شک باعث به وجود آمدن نهضت‌های بازگشت در دوره‌های بعد تاریخ ایران شد و در دوره صفوی به خصوص زمان شاه مقتدر صفویان شاه عباس این مکتب نمایان‌تر شد، اما در تاریخ جهان کشورهای بسیاری مانند ایران در برهه‌ای دچار از خود بیگانگی فرهنگی شدند که اکثریت آنها هم در آسیا به خصوص آسیای شرق (شرق دور) بودند برای

مثال هند، چین، ژاپن و کره کشورهایایی بودند که در مقابل این از خودبیگانگی و استعمار قد علم کردند و تبدیل به قدرت‌های جهان شدند در میان این کشورها برای نمونه راجع به ژاپن و انقلاب فرهنگی ژاپن توضیحی مختصر می‌دهیم: «ژاپن به صورت سنتی به کشور آفتاب طالع معروف بود به همین خاطر انقلاب آنها به نام انقلاب میجی [Meiji] (نهضت صلح روشن) نام گرفت که از روشن بودن و طالع روشن کشورشان برخاست و با این انقلاب که از بطن مردمشان صورت گرفت توانستند در ردیف قدرت‌های اروپایی قرار بگیرند. ژاپن تنها کشور آسیا بود که روسیه، یعنی بزرگترین کشور اروپایی، را طی جنگ دریایی «تسوشیما» شکست داد و در واقع آفتاب بخت ژاپن طالع گردید و در زمره قدرت‌های بزرگ جهان در آمد و در همان زمان که این انقلاب در ژاپن صورت می‌گرفت چهارده سال پیش از آن میرزا تقی خان امیرکبیر تلاش کرد که با کسانی مانند سلطنه‌ها، دوله‌ها، و افراد فاسد با نفوذ درباری بجنگد ولی افسوس که دست اجنبی این رادمرد را از ایران گرفت» (صیاد، ۱۳۸۸: ۴) این انقلاب فرهنگی هم‌چنین در چین، هند، کره و... هم اتفاق افتاد که گانندی هم در کشورش نقش اصلی این انقلاب را داشت زیرا هر چقدر کشور ما در زمان معاصر از قدرت‌هایی مانند انگلستان، آمریکا و شوروی سابق ضربه خورد هندی‌ها هم از انگلستان ضربه خوردند به همین خاطر قبل از توضیح راجع به انقلاب فرهنگی ایران و عوامل آن به مکتب اقبال که از هند اما به زبان پارسی شروع می‌شود می‌پردازیم که قهرمان بازگشت به خویشتن در عصر معاصر بود و پیروان بسیاری در ایران و کشورهای دیگر حتی کشورهای آفریقایی داشت.